



بررسی کلمه «شفاء» در قرآن کریم بر اساس تفاسیر تشیع و اهل سنت

امیدایز انلو^۱: استادیار، گروه زبان و ادبیات عرب، دانشگاه کوثر بجنورد

سال هفتم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۵، ص ۹۴ - ۸۱

تاریخ دریافت مقاله: ۹۵/۳/۸

تاریخ پذیرش مقاله: ۹۵/۶/۵

چکیده

قرآن به عنوان کتابی آسمانی تمام ابعاد زندگی بشر را مورد توجه قرار داده است که اهتمام به سلامت، یکی از آنهاست. ذکر کلمه «شفاء» در قرآن، در عین حال که سلامتی را در بطن خود دارد، حاکی از همین اهتمام است. بررسی این کلمه بر اساس تفاسیر شیعه و اهل سنت نشان می‌دهد، قرآن از آن جهت شفاست که جسم مبتلا به عقاید باطل را از وجود بدی‌ها پاک کرده و او را با نور هدایت شفا می‌بخشد. خداوند متعال ابتدا تمام انسان‌ها را موعظه کرده است تا تمام آنها به واسطه قرآن شفا یابند. اما پند، در همه‌ی آنها اثرگذار نیست و تنها بخشی از آنان تأثیر می‌پذیرند. این افراد مؤمنان هستند که به برکت حق‌پذیری و اطاعت از احکام الهی و دستورات قرآن شفا پیدا کرده، و چون شفا می‌یابند، مشمول هدایت و رحمت الهی می‌گردند. البته شفای بیماری‌های جسمی در قرآن یافت نمی‌شود، بلکه دلیل آن را باید در جهان ماده جست. ذکر غسل در قرآن نمونه‌ای از آیات الهی است که نشان از سودمند بودن تمام نعمت‌های الهی دارد و مسلماً بسیاری از آنها می‌توانند خاصیت درمانی داشته باشند.

کلیدواژه‌ها: قرآن؛ سلامت جسم؛ سلامت روح؛ شفا



۱- مقدمه

قرآن کریم، کتاب مقدس مسلمانان، برنامه‌ای جامع برای تمام امورات زندگی اجتماعی و فردی و راهبردی مشخص در جهت تعالی بشری است. سال‌ها وقت نیاز است که بشر بتواند با تدبیر، مطالعه، پژوهش و تحقیق مفهوم حقیقی بسیاری از آیات را دریابد. علما هر یک به نوبه‌ی خود و با توجه به تخصص و علم خود و کوششی که داشته‌اند تلاش کرده‌اند تا این آیات الهی را تبیین کنند؛ اما با پیشرفت علم هر روز گوشه‌ای از عجایب و معجزات قرآن روشن می‌گردد و این خود نشان می‌دهد که به این راحتی نمی‌توان به درک معانی راستین قرآن دست یافت؛ البته هر آنچه تاکنون در مورد قرآن به رشته‌ی تحریر درآمده، به طور کامل در راستای تبیین حقیقت قرآن بوده است؛ اما به جرأت می‌توان گفت که تنها بخشی از آن و نه تمام آن محقق شده است.

بنابراین آنچه در ادامه می‌آید تنها تلاشی بسیار ناچیز در جهت تبیین مفهوم کلمه‌ی «شفاء» در قرآن است که با بهره‌گیری از تفاسیر اهل سنت و شیعه تلاش دارد به جمع‌بندی مشخص و منطقی در رابطه با مفهوم این کلمه در قرآن برسد. با عنایت به در دسترس بودن متن تمام تفاسیر به صورت اینترنتی، تا حد امکان تلاش شده است که بیشتر تفاسیر مورد بررسی قرار گیرد. با توجه به شباهت مطالب در برخی تفاسیر و تکرار مکررات، به تفسیر مهم‌تر ارجاع داده شده و در انتخاب تفاسیر نیز رویکرد لغوی، بلاغی، مفهومی و عرفانی لحاظ شده، معتبرترین تفاسیر در هر رویکرد مورد بررسی قرار گرفته و نکات مهم و مورد نیاز در جریان تحقیق ذکر شده است؛ بنابراین عدم ارجاع به یک تفسیر خاص، به معنای عدم رجوع به آن نیست. در این بررسی، ابتدا معنای کلمه از لحاظ لغوی بررسی گردیده، سپس آیتی که در آن کلمه شفاء ذکر شده، بر اساس تفاسیر مورد مذاقه قرار گرفته است. در ترجمه آیات نیز از ترجمه‌های آیت‌الله مشکینی بهره برده شده است.

۲- پیشینه تحقیق

در رابطه با «شفاء در قرآن» مطالب فراوانی به صورت مقاله، کتاب و متون اینترنتی یافت می‌شود؛ اما بسیاری از آنها بیشتر از بررسی خود لفظ شفاء، معطوف به موضوع سلامت جسم و روان بوده است؛ به عنوان نمونه می‌توان به مقالات «درمان اعجاز آمیز قرآن» و «مبانی بهداشت و سلامت در قرآن» نوشته حسین علی علایی و حسن رضا رضایی؛ «شفاء از منظر قرآن» نوشته محمود غلامرضا میرزایی؛ «آثار شفا بخش تعالیم قرآن» نوشته یعقوب جعفری؛ و کتاب‌هایی همچون «شفاء و درمان در قرآن» نوشته سیدهادی میراشرفی و «شفاء و درمان با قرآن» نوشته مجتبی رضایی اشاره کرد. تنها مقاله مرتبط با موضوع مورد بررسی مقاله ما، مقاله «شفاء از منظر قرآن کریم» نوشته یوسف اصغری، سمیه فتحعلی، محمدعلی زارعیان، مدینه پوراسماعیلی و فرزانه دلاور است که در سال ۱۳۹۱ در سومین همایش علمی پژوهشی طب الرضا (علیه‌السلام) به صورت پوستر ارائه شده است.^۱ در این بررسی آیات مورد نظر ذکر گردیده است؛ اما به صورت خلاصه و تنها به سه تفسیر شیعه یعنی المیزان،

۱. این پوستر مقاله در نشانی قابل دسترسی است : <http://www.tim.ir/post-644.html>

نمونه و نور اشاره شده است؛ همچنین ارجاع منابع نیز در متن دیده نمی‌شود؛ بنابراین تفاوت تحقیق پیش‌رو با مقاله مذکور، استفاده از تفاسیر معتبر اهل سنت و شیعه، ارجاع‌دهی مشخص در متن و تفصیل در موضوعات مورد بحث است.

۳- آیات شفاء در قرآن

۳-۱- معنای لغوی «شفاء»

لفظ شفاء از ریشه کلمه «شفی» آمده است که معنای آن در لغت‌نامه‌های معتبر چنین بیان شده است: درمان، اشراف و تسلط بر چیزی، غلبه بیمار بر مرض، بهبود یافتن، اندک، باقی مانده‌ی چیزی، نازکی هلال ماه، لبه‌ی چیزی (ابن منظور، ۱۹۵۶، ۱۴، ۴۳۵-۴۳۷؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ۳، ۱۹۹؛ فیروزآبادی، ۱۹۹۵، ۲، ۱۲۹؛ جوهری، ۱۳۷۶، ۶، ۲۳۹۳). مصدر «ش ف ی» در قرآن به دو صورت آمده است. دو بار به فتح «ش» (شفا) (توبه/۱۰۹؛ آل عمران/۱۰۳) و شش بار به کسر آن (شفا) که چهار مرتبه به صورت مصدر شفاء (یونس/۵۷؛ النحل/۶۹؛ الإسراء/۸۲؛ فصلت/۴۴) و دو مرتبه به صورت فعلی (توبه/۱۴ و شعراء/۸۰) به کار رفته است. در شش باری که به صورت «شفاء» آمده، دو بار مربوط به بیماری‌های جسمی و چهار بار برای بیماری‌های روحی استعمال شده است. در ذیل به پنج آیه از آیات مذکور اشاره شده و بر اساس تفاسیر مورد بررسی قرار گرفته‌اند. با توجه به این که آیه ۱۴ سوره توبه، نکته قابل ذکری، مرتبط با بحث این تحقیق نداشت، بررسی نگردید.

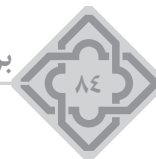
۳-۲- تفسیر آیات شفاء

۳-۲-۱- آیه ۸۲ سوره اسراء

«وَنُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا: و از قرآن آنچه را که برای مؤمنین شفا و رحمت است فرو می‌فرستیم (شفاء از امراض معنوی و اجتماعی) و بر ستمکاران جز زیان (روحی و اجتماعی) نمی‌افزاید».

در این آیه، خداوند قرآن را مایه شفا می‌داند. برخی مفسران در تفسیر حرف «من» که پیش از لفظ قرآن آمده است، دیدگاه‌های مختلفی داشته‌اند. زمخشری آن را «من» بیانیه می‌داند (زمخشری، ۱۹۸۷، ج ۲، ۶۸۹؛ طباطبایی، ۱۳، ۱۹۷۳، ۱۸۳-۱۸۴) و منظور همه چیزهایی است که قرآن نازل کرده است. فخر رازی آن را به عنوان «من» جنس ذکر کرده است؛ یعنی هر آنچه که از این جنس، یعنی قرآن نازل می‌شود (فخر رازی، ۱۹۸۱، ۲۱، ۳۸۹) و برخی آن را «من» بعضیه دانسته‌اند؛ یعنی هر بخشی از این قرآن نازل می‌گردد موجب شفاي مؤمنان است (مکارم شیرازی، ۱۳۸۰، ۱۲، ۲۳۶) و بدین وسیله، ایمان و دینشان افزون می‌گردد (زمخشری، همان).

حال سؤال اینجاست که چگونه یک کتاب می‌تواند شفا بخش باشد؟ آیا این بدان معناست که قرآن می‌تواند هر بیماری را شفا بخشد؟ در این میان تکلیف علم پزشکی که از زمان انسان‌های نخستین تا به امروز وجود داشته چه می‌شود؟ در پاسخ باید گفت که قرآن کتاب جامع زندگی



است؛ اما این جامعیت بدان معنا نیست که تمام شئون و جزئیات زندگی مادی در آن جریان داشته باشد. آیت الله معرفت در این زمینه می‌نویسد: «منظور از جامعیت قرآن، جامعیت در شؤون دینی، اعم از اصول و فروع آن است؛ یعنی آنچه در رابطه با اصول، معارف و احکام و تشریحات، به طور کامل در دین مطرح گشته است؛ به عبارت دیگر هر آنچه که در زمینه سلامت و سعادت معنوی، روحی و اخلاقی انسان است، در برنامه‌ها و اهداف قرآن قرار دارد؛ اما روش‌های اجرایی، ساختاری و اجتماعی برای پیاده کردن این برنامه‌ها به عهده انسان‌هاست (معرفت، ۱۳۷۶، ۲۱۰).

بایستی به این نکته توجه داشت که دلیل ادعای قرآن کریم به کمال، در «الیوم اکملت لکم دینکم» و یا «تبیانا لکل شیء» برعهده داشتن تشریح مطالب است؛ چنانچه از زاویه تکوین چنین می‌گفت، باید انتظار می‌رفت که هر آنچه بشر از علوم طبیعی، تجربی و... نیاز دارد، به طور کامل و یا حداقل ریشه‌اش در قرآن باشد؛ ولی منظور قرآن از «بیان هر چیز» و «کامل بودن دین» آن است که قرآن هر آنچه را در زمینه شریعت است، برای ما طرح و پایه‌ریزی کرده است (همان، ۲۱۱)؛ بنابراین منظور از شفاء، بیشتر معطوف به همین امر است. چنان که در کتب تفسیری نیز بدان اشاره شده است. طبری نیز در تفسیر آیه، همین تعبیر را ارائه می‌دهد. قرآن شفا بخش است؛ زیرا مؤمنان به فرایض الهی عمل می‌کنند، حلالش را حلال و حرامش را حرام می‌دانند و بدینسان وارد بهشت شده و مشمول رحمت الهی می‌گردند، و برای کافران جز خسران ندارد؛ چون به آنچه امر الهی است عمل نمی‌کنند (طبری، ۱۹۷۰، ج ۱۵، ۶۳).

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه ذکر کرده‌اند که شفا باید حتما مسبوق به مرضی باشد. یعنی تا مرضی نباشد شفایی هم نیست و از آنجایی که انسان نخست به طور فطری دین حق را می‌پذیرد، بعدها به دلیل انحرافات که در زندگی او رخ می‌دهد، مسیر حق را از دست می‌دهد و دچار بیماری می‌گردد و این قرآن به دلیل تبیین راه حق، او را رهنمون می‌سازد (طباطبایی، همان). پس در نگاه علامه، نشان دادن طریق حق در قرآن همان شفاست.

اکنون این سؤال به ذهن خطور می‌کند که منظور چه بیماری‌هایی است که قرآن آنها را شفا می‌بخشد؟ فخر رازی این بیماری‌ها را، بیماری‌های روحی شامل اعتقادات باطل و اخلاق ناپسند می‌داند که بدترین نوع آن، اعتقادات فاسد درباره‌ی الهیات، نبوت، معاد، بعثت و قضا و قدر است؛ زیرا خداوند پیش از این آیه از الهیات، نبوت، معاد، بعثت، اثبات قضا و قدر، به پا داشتن نماز و اسرار آن سخن به میان می‌آورد؛ بنابراین کسی که معتقد به آنها نباشد بیمار است و از آنجایی که استدلالات و جزئیات اخلاق پسندیده و احکام شریعت در قرآن ذکر شده است و مسیر درست را در زمینه‌ی اعتقادات و اخلاق پسندیده تبیین نموده، موجب شفای بیماری‌های روانی است (فخر رازی، ۱۹۸۱، ۲۱، ۳۸۹-۳۹۰)؛ بنابراین، کسی که قرآن را بشنود، حفظ کند و از آن بهره‌برد، شفاست (سیوطی، ۱۹۸۴، ۵، ۳۳۰)؛ چون شک و جهل را برطرف می‌کند (طوسی، بی‌تا، ۶، ۵۷۶)؛ مکارم شیرازی، ۱۳۸۰، ۱۲، ۲۳۷-۲۴۰) و با زیبایی واژه‌ها، قالب‌ها و آیات، مفاهیم بلند و پرمحتوا و فصاحتی اعجاز آمیز، مردم را از آفت نادانی و ناآگاهی در راه شناخت دین حق، نجات می‌بخشد و

با مفاهیم بلند، معارف انسان‌ساز، مقررات سازنده، پندها و اندرزهای جانبخش و مثال‌های هدفدار و روشنگرش، مردم را به توحید و تقوا، عدل و داد و ارزش‌ها فرا می‌خواند (مکارم شیرازی، همان). به راستی چرا همین قرآنی که برای مؤمنان مایه شفاست، موجب افزایش خسران کافران می‌گردد؟ راغب اصفهانی در ترجمه کلمه «خسران»، چه در امور مادی مانند مال و ثروت، چه در امور معنوی همچون ایمان، سلامتی و عقل، از آن به معنای «کم شدن سرمایه» یاد می‌کند (راغب، ۲۰۰۰، ۲۸۲). معنای این کلمه نشان می‌دهد که دین حق به طور فطری در انسان به عنوان یک سرمایه وجود دارد و کافران به واسطه اعمال و رفتار خود موجب کاهش این سرمایه می‌گردند؛ «چرا که بدون تفکر در قرآن، آن را انکار می‌کنند و حقیقت را نمی‌پذیرند» (طبرسی، ۱۳۹۰، ۱۴، ۱۹۷). آنان خمیرمایه وجودشان بر اثر کفر، ظلم و نفاق به شکل دیگری درآمده است؛ بنابراین هر جا نوری که حق را می‌بینند به ستیز با آن برمی‌خیزند، و این مقابله و ستیز با حق، بر پلیدی آنها می‌افزاید، و روح طغیان و سرکشی را در آنها تقویت می‌کند (مکارم شیرازی، همان)؛ چون به قرآن کفر ورزیده و بدون منطق و دلیل، بلکه به ستم از آن اعراض نمودند، همین قرآن خسران ایشان را دو چندان نموده و نقصی روی نقص قبلیشان اضافه می‌کند، البته این در صورتی است که از آن فطرت اصلی چیزی در دل‌های‌شان مانده باشد، و گرنه هیچ اثری در آنها نخواهد داشت؛ بنابراین به جای «یزید الظالمین خساراً: در ستمگران خسران را زیادتر می‌کند» می‌فرماید «و لا یزید الظالمین إلا خساراً: در ظالمان اثری جز خسران ندارد»؛ یعنی در آن کس که از فطرت اصلیش چیزی نمانده هیچ اثر ندارد و در آن کسانی که هنوز از موهبت فطرتشان مختصری مانده است این اثر را دارد که کمترش می‌کند (طباطبایی، همان). ابن عساکر از اویس قرنی نقل کرده است که قرآن هم‌نشین کسی نمی‌گردد، مگر این که چیزی به او افزوده و یا کم شود (سیوطی، همان).

نکته دیگری که در این آیه وجود دارد، تقدم شفاء بر رحمت است. در این آیه، رحمت خداوند نتیجه سرمایه‌ای است که خداوند در درون انسان‌ها به ودیعت نهاده است. هر کس از این سرمایه به نحو احسن استفاده کند، از عایدات آن نیز منتفع می‌گردد که همان شفای الهی، سپس رحمت خداوندی است. «زیرا شفا یافتن از بیماری و نارسایی، مقدمه‌ای بر طی سیر مراحل تکامل و مشمول رحمت الهی شدن است» (فخر رازی، همان). شفا معمولاً در مقابل بیماری‌ها، عیب‌ها و نقص‌ها است؛ بنابراین نخستین کاری که قرآن در وجود انسانها می‌کند همان پاکسازی از انواع بیماری‌های فکری و اخلاقی فرد و جامعه است. پس از آن مرحله رحمت فرا می‌رسد که مرحله تخلق به اخلاق الهی و جوانه زدن شکوفه‌های فضائل انسانی در وجود افرادی است که تحت تربیت قرآن قرار گرفته‌اند. به تعبیر دیگر، شفا اشاره به پاکسازی و رحمت اشاره به نوسازی است، و یا به تعبیر فلاسفه و عرفاء اولی به مقام تخلیه و دومی به مقام تحلیه اشاره می‌کند (مکارم شیرازی، همان)؛ پس، قرآن از آن جهت شفاست که محل دل را از موانعی که ضد سعادت است پاک نموده و آماده پذیرشش می‌سازد، و از آن جهت رحمت است که هیات سعادت به دل مؤمن داده، نعمت استقامت و یقین را در آن جایگزین می‌کند (طباطبایی، همان).



۳-۲-۲- آیه ۶۹ سوره نحل

«ثُمَّ كَلِمَةٌ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ: سپس از همه میوه‌ها (و شیره درختان و گیاهان) بخور، آن گاه راه‌های (غریزی) پروردگارت را (در تبدیل مواد اولیه به عسل) به رامی و انقیاد ببوی و در رفت و آمد بین خانه و محل ثمره، راه‌های الهامی خدا را بدون آزار احدی بپیمای. از درون شکم آنها مواد قابل آشامیدن رنگارنگی بیرون می‌آید که در آن برای مردم شفاست. حقا که در این (فن شربت و داروسازی و در کیفیت زندگی سازنده آن) نشانه‌ای است برای گروهی که می‌اندیشند».

در این آیه «فاسلکی سبل ربک ذللا» همان بحث هدایت غریزی حیوانات است که از سوی خداوند در نهاد حیوانات به ودیعت گذاشته شده است، و خواص دارویی و شفابخش عسل نشان می‌دهد که خداوند چنان قدرتی به زنبور عسل داده است که هر آنچه از شهد گل‌ها تهیه می‌کند به طور کامل شفا دهنده باشد و همین نشانه‌ای برای اهل اندیشه است «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ». برخی مرجع ضمیر «هاء» در «فیه» را عسل و برخی مرجع آن را قرآن می‌دانند (طبری، ج ۱۵، ۱۷۹). نویسندگی مفاتیح الغیب، مرجع آن را عسل می‌داند؛ زیرا این مرجع به آن نزدیک است و دوم این که قرآن قبل از این ضمیر نیامده است (فخر رازی، ۲۰، ۱۹۸۱، ۲۳۸)؛ اما میدی در کشف الأسرار می‌نویسد: «بهتر است ضمیر به هر دو باز گردد، چنان که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده‌اند: «علیکم بالشفائین العسل و القرآن» و از عبدالله روایت شده است که عسل شفای دردها و قرآن شفای قلب‌هاست. برخی نیز گفته‌اند که ضمیر به استدلالات و عبرت‌هایی بازمی‌گردد که خداوند بیان نموده تا شفای بیماری نادانی باشد» (میدی، ۱۳۷۱، ۵، ۴۱۲).

خداوند در ادامه آیه تهیه عسل توسط زنبور را نشانه‌ای برای متفکران قرار می‌دهد؛ در واقع، تفکر در خلقت آفریده‌ها تکمله بحث آیه پیشین می‌شود. این که قرآن در علوم غیر از علوم دینی به ذکر مواردی اکتفا کرده است که حکم راهنما را دارد. خداوند از زنبور عسل به عنوان نشانه‌ای یاد می‌کند تا متفکران پی ببرند که تمام نعمت‌های الهی می‌تواند هر یک به نوعی برای انسان مفید باشد؛ ولی این انسان است که به واسطه خردی که خداوند بدو بخشیده است باید تلاش کند تا با کنجکاوی و پژوهش به فواید و کاربردهای آفریده‌های خداوند پی ببرد؛ اما چرا خداوند فقط از عسل به عنوان ماده شفابخش یاد می‌کند؟ می‌توان دو دلیل برای آن ذکر نمود، یکی این که عسل از مواد معجزه‌گری است که خواص غذایی و درمانی بسیاری دارد و هر روز جنبه‌های جدیدی از شفابخشی و تأثیرگذاری مثبت آن روشن می‌گردد و دوم این که جامعیت قرآن نشان می‌دهد که خداوند با ذکر این آیه، بندگان خود را ترغیب می‌کند تا با استفاده از نعمت تفکر، که او را از سایر موجودات متمایز می‌سازد، تلاش کند تا جهان مادی را بشناسد و از آن در راه تقرب الهی و خدمت به خلق بهره جوید.

نکته دیگری که از این آیه به دست می‌آید، می‌تواند چنین باشد عسلی که در طبیعت یافت می‌شود و موجب شفاست برای جستجوی بیشتر در طبیعت برای کشف دیگر حقایق هستی، حکم راهنمایی را

دارد که می‌تواند گره گشای بشر امروزی باشد، و موجبات تلاش برای کشف راهکارهای درمانی با استفاده از مواهب طبیعی شود، که با تقویت طب سنتی اسلامی، می‌توان تا حد زیادی به آن جامعه عمل پوشاند.

در مورد خواص عسل بسیار سخن به میان آمده که برگرفته از آزمایشات و تجربیات فعالان عرصه سلامت است. در ادامه به خلاصه‌ای از آن‌ها اشاره می‌گردد. علم تغذیه امروز نشان می‌دهد که مواد معدنی موجود در عسل عبارتند از: پتاسیم، آهن، فسفر، ید، منیزیم، سرب، منگنز، آلومینیوم، مس، سولفور، کرومیوم، لیتیوم، نیکل، روی، اسمیوم، تینامیم، سدیم، و مواد آلی، مانیت‌ها، ضمغ، پولن، اسید لاکتیک، اسید فرمیک (که ترکیب عسل با آن از فساد عسل جلوگیری می‌کند و ضد رماتیسم است)، اسید مالیک، اسید تارتاریم، اسید اگزالیک، اسید سیتریک، رنگها، روغن‌های معطر و از ته؛ همچنین مواد تخمیری موجود در عسل عبارتند از: انورتاز، آمیلاز و کاتالاز که در هضم غذا مفید هستند. عناصر دیگر عسل شامل گلوکز، سلولز، ساکارز، دکسترین، مواد آلبرمینوئید، سولفات‌ها، انورتین، آب و غیره هستند؛ همچنین عسل دارای ویتامین‌های ای، بی، سی، دی و کاست (خداداد و همکاران، ۱۳۸۵، ۸۰-۸۵). عسل از مهم‌ترین مواد قندی طبیعی به شمار می‌رود و تاکنون ۱۵ نوع قند از جمله فرکتوز ۴۰ درصد، گلوکز ۳۰ درصد، نیشکر ۴۰ درصد در آن کشف شده است. خوردن عسل، در حالت ناشتا، برای زخم معده و اثنی عشر و کاهش ترش کردن معده و برای تنظیم قند خون مؤثر است. ضد عفونی کننده مجاری ادرار بوده و در پیشگیری از زکام مفید است؛ همچنین عسل دارای عوامل قوی ضد میکروب است (حسینی و همکاران، ۱۳۸۹، ۵۴). تغذیه با عسل برای رشد کودکان و نیز برای درآمدن دندان، جلوگیری از اسهال و سوء تغذیه و ... مفید است (پاک‌نژاد، ۱۳۶۰، ج ۵، ۵۶-۵۸). مهم‌ترین ویژگی که عسل را به عنوان یک دارو از سایر داروها متمایز می‌سازد، نداشتن عوارض زیان آور جنبی بر سایر اندام‌های بدن است و برعکس، حال عمومی سایر دستگاه‌ها را نیز بهبود می‌بخشد که این خود در کوتاه کردن زمان بیماری و سرعت درمان مؤثر است (حسینی و همکاران، ۱۳۸۹، ۵۵). رنگ عسل به گل‌هایی که زنبور از شهدشان استفاده می‌کند، بستگی دارد. قرآن ۱۴۰۰ سال پیش به این نکته اشاره داشته و امروزه برخی تفاوت رنگ آن را در طبیعی یا غیر طبیعی بودن آن می‌دانند. در صورتی که همه‌ی آن‌ها طبیعی و مایه شفاست.

۳-۲-۳- آیه ۵۷ سوره یونس

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ: ای مردم (ای همه انسان‌ها در همه تاریخ) به یقین برای شما پند و اندرز و اندرزی از جانب پروردگارتان آمده (کتابی که سراپا پند و اندرز است) و شفایی برای آنچه در سینه‌ها (از عقاید فاسده و صفات رذیله)، و هدایت و رحمتی برای مؤمنان است».

در این آیه کلمات موعظه، شفاء، هدایت و رحمت به ترتیب ذکر شده‌اند؛ یعنی ابتدا موعظه است. راغب معنای موعظه را بازداشتن همراه با نوعی ترساندن می‌داند (راغب، ۲۰۰۹، ۸۷۶). منع مردم از



هواپرستی، شهوت پرستی، رباخواری و ریاکاری، و یادآوری مرگ، قیامت، نتایج اعمال و آثار گناهان در دنیا و آخرت، «موعظه» است. صاحب «مجمع البحرین» می نویسد: «وعظ پند، نصیحت، یادآوری و هشدار نسبت به عواقب امور است و «موعظه» عبارت است از: سفارش به تقوا، ترغیب و تشویق به طاعات، پرهیز دادن از گناهان و برحذر داشتن افراد از این که فریب دنیا را بخورند و دل به زرق و برق و زر و سیم آن ببندند» (مجمع البحرین، ۱۳۷۵، ۲۹۲). خلیل معنی آن را تذکر و یادآوری می داند که قلب را مشتاق می سازد (طباطبایی، همان) و آمدن کلمه‌ی «الناس» نشان می دهد که «منظور همه‌ی مردم هستند» (طبرسی، ۱۳۵۱، ۱۱، ۳۱۵). یعنی وعظ شامل همه‌ی انسان‌هاست و در آیات متعددی نیز ذکر شده است. وعظ در هر آیه ویژگی خاصی دارد که عمومیت مخاطب در وعظ، گستردگی محتوا و مستدل بودن از جمله‌ی آن‌ها به شمار می رود. مفهوم موعظه در قرآن شامل موضوعاتی از قبیل اصلاح رابطه‌ی انسان با خدا، معاد باوری، زهد و بی رغبتی به دنیا، تقوی و تهذیب نفس، حسن روابط خانوادگی و اصلاح روابط اجتماعی می گردد» (قائمی مقدم، ۱۳۸۵، ۲۲۲-۲۳۰). در این آیه بر سر فعل «جاء» حرف «قد» آمده است تا فعل را تأکید کند و برای مخاطبان مسجل شود که هدایت‌های لازم از سوی خداوند متعال صورت گرفته و این انسان است که با تخطی از دستورات الهی زمینه‌ی گمراهی را فراهم می کند. همچنین نکره آمدن لفظ موعظه را می توان چنین استنباط کرد که خداوند آن را به صورت نکره آورده است؛ چون همه‌ی انسان‌ها در یک سطح نیستند، بلکه هر کس به تناسب شرایطی که در آن قرار دارد نیازمند نوع خاصی از موعظه است؛ بنابراین به صورت نکره ذکر شده است تا شامل انواع موعظه گردد.

این موعظه همان کتاب آسمانی است و در آن تمام حجت‌ها و دلایل مورد نیاز برای هدایت انسان وجود دارد. وقتی بشر به این مواعظ پای بند باشد، سینه او از هر چه ناپسندی است، طاهر می گردد و بدین گونه شفا می یابد. «منظور از صدر (سینه) همان قلب است که در آن حب و بغض، آمال و آرزوها و خواسته‌ها و ناخواسته‌ها وجود دارد. سینه گنجینه‌ی اسرار قلب و مأمّن رذایل و فضایل روانی است که فضایل، راستی و تندرستی قلب و رذایل، ناراستی و کژئی را در پی دارد. از این رو، شفای سینه، یعنی پاک شدن آن از رذایل و کژئی‌هایی که انسان را از خیر دنیا و آخرت محروم می سازند» (طباطبایی، ۱۹۷۳، ج ۱۰، ۸۰)؛ بنابراین، قلب محل شفاست و میبیدی بر همین اساس شفا را بر سه وجه شفای عام، شفای خاص و شفای خاص الخاص می داند. شفای عام «فیه شفاء للناس»؛ یعنی تمام نعمت‌های او شفاست، شفای خاص «ما هو شفاء» و رحمة للمؤمنین» و «شفاء لما فی الصدور»؛ یعنی کلام او شفاست و شفای خاص الخاص «إذا مرضت فهو یشفین»؛ یعنی خود او. میبیدی بیان می کند که شفای هر کس به اندازه درد اوست؛ شفای گنهکاران در رحمت اوست، شفای مطیعان به یافتن نعمت اوست، شفای عارفان به زیادت قربت او، شفای واجدان در شهود حقیقت او و شفای محبان در قرب و مناجات اوست (میبیدی، ۱۳۷۱، ۳۱۳).

خداوند در این آیه، پندپذیری را موجب شفای قلب می داند؛ اما چرا از جسم سخنی به میان نیامده است و رابطه جسم و جان (قلب) چگونه تعبیر می گردد؟ شاید بتوان چنین استنباط کرد که ابتلا

جسم دلیل مادی دارد و انسان به واسطه تفکر، تجربه و مهارتی که دارد آن را درمان می‌کند؛ زیرا در جهان نظم و نظام علت و معلول حاکم است؛ اما فخر رازی به گونه‌ای دیگر به این موضوع نگریده، او معتقد است که، «روح و جسم انسان با یکدیگر در آمیخته‌اند. از این رو، روح از لذت‌های جسمانی لذت می‌برد و حواس پنج‌گانه نخستین منبع لذت هستند. عقلانیت پس از این حواس به رشد می‌رسد به همین خاطر، جسم غرق در عقاید باطل و اخلاق نکوهیده می‌گردد و روح را بیمار می‌کند. اینجا است که برای درمان نیازمند دارو هستیم که همان موعظه‌ی خداوند و پیامبر است (فخر رازی، ۱۷: ۲۶۷). از این رو، ابتدا انسان به واسطه‌ی موعظه هوشیار و متنبه می‌گردد و اگر در او اثر گذارد، همچون دارویی رذایل درونی انسان‌ها را پاک می‌کند و در چنین شرایطی انسان هدایت شده و مشمول رحمت الهی می‌گردد (طبری، ۱۱، ۸۶؛ طبرسی، همان؛ فخر رازی، همان؛ بنابراین، این آیه بیانگر چهار مرحله از تکامل انسان است، مرحله‌ی اول؛ موعظه و اندرز، مرحله‌ی دوم؛ پاکسازی انسان از انواع رذائل اخلاقی، مرحله‌ی سوم؛ هدایت پس از پاکسازی، مرحله‌ی چهارم؛ مرحله‌ی که انسان لیاقت مشمول رحمت و نعمت پروردگار شدن را پیدا می‌کند. هر یک از این مراحل به دنبال دیگری قرار دارد و جالب این که تمام آن‌ها در پرتو قرآن انجام می‌گیرد (مکارم شیرازی، ۱۳۸۰، ۸، ۳۱۹).

۳-۲-۴- آیه ۴۴ سوره‌ی فصلت

«وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُضِّلَتْ آيَاتُهُ أَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِيهِ آذَانٌ مُّنُونٌ فِيهِ آذَانُهُمْ وَقُرْهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ»
«وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُضِّلَتْ آيَاتُهُ» یعنی اگر قرار بود قرآن غیر عربی نازل شود، اعراب می‌گفتند، ما عرب هستیم و خداوند قرآن غیر عربی را بر مرد عرب نازل کرده است (فخر رازی، ۲۷، ۵۷۰؛ زمخشری، ۴، ۲۰۳). با این حال این قرآن شفای کسانی است که [فارغ از زبان و قومیت] به خدا و رسولش ایمان آورند و مایه‌ی هدایت از گمراهی و شفای از جهل است؛ اما غیر مؤمنان نه آیات آن را می‌شنوند و نه از آن بهره‌ای می‌برند (فخر رازی، همان).

در این آیه هدایت قبل از شفا قرار گرفته است؛ یعنی ابتدا هدایت صورت می‌پذیرد، سپس شفا محقق می‌گردد؛ اما در آیه ۵۷ سوره یونس، ابتدا شفا سپس هدایت آمده است. این دو کلمه به نوعی هم‌تراز با یکدیگر هستند؛ یعنی کسی که شفا یابد هدایت می‌شود، و کسی که هدایت شده باشد، شفا یافته است. دلیل این نوع نگاه، به همان بحث جامعیت قرآن بازمی‌گردد. چنان که آیت‌الله معرفت نیز بیان داشته‌اند، جامعیت قرآن مربوط به شریعت است؛ بنابراین می‌توان گفت که شفا و هدایت، هم‌زمان با یکدیگر اتفاق می‌افتد. به عبارت دیگر، زمانی که خداوند انسان را از بیماری شرک، نفاق، بدعهدی و ... نجات دهد، در واقع او را هدایت کرده است؛ زیرا در مطالب قبل اشاره شد که خداوند به واسطه دلایل و استدلالاتی که در قرآن قرار داده است، صراط مستقیم را به بندگان نشان داده است، بنابراین کسانی که به این راه هدایت می‌شوند، شفا یافتگانند؛ البته نگاه



دیگری نیز می‌توان داشت، این که خداوند در این دو آیه شفا و هدایت را از آن مؤمنان می‌داند؛ پس چندان تفاوتی ندارد که ابتدا شفا یا هدایت بیابد؛ زیرا قلب و درون آنان به مانند غیر مؤمنان چندان آلوده به بیماری نیست تا لازم باشد ابتدا قلبشان شفا یابد، سپس هدایت گردند.

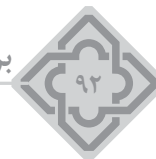
حال سؤالی که پیش روست این که چگونه می‌توان به شفا و هدایت الهی دست یافت؟ به تعبیر دیگر نقشه راهی که بتوان به عنوان راهنما از آن استفاده کرد چیست؟ همانطور که عنوان شد، خداوند ابتدا تمام بندگانش را موعظه می‌کند، سپس برای آنان چراغ راه قرار می‌دهد تا به استفاده از آن به مقصود خود دست یابند. خداوند در آیات پیش از این آیه به اعمالی از جمله دعوت به حق، انجام عمل صالح و سپس مسلمان شدن که موجب هدایت بشر می‌شوند اشاره فرموده است. «وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ» (فصلت/۳۳)؛ همچنین حسین بر خورد در برابر بدی دیگران «لَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ» (فصلت/۳۴)، صابر بودن و بهره‌مندی از تقوای الهی «وَمَا يُلْقَتْهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ مَا يُلْقَتْهَا إِلَّا ذُو حِظٍّ عَظِيمٍ» (فصلت/۳۵)، پناه بردن به خدا از وسوسه‌های شیطان تا باعث دوری از هدایت و شفاء نگردد «وَأَمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (فصلت/۳۶)، سجده کردن و عبادت پروردگار که اثرات معنوی و مادی گوناگونی به دنبال دارد، یکی دیگر از عوامل هدایت و شفاست «وَأَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ» (فصلت/۳۷). در این راه، برای مشمول رحمت الهی شدن، باید چشمی بینا و گوش‌شنوای سخنان حق داشت. قرآن را باید با گوش جان شنید و نشانه‌های آن را با چشم جان دید تا هدایت و شفاء باشد؛ زیرا اگر منظور چشم و گوش ظاهری بود، کافران نیز آن را دارا هستند؛ بنابراین گوش و چشم درون است که کافران نمی‌توانند سخن حق را شنیده و بپذیرند تا به حقائق دست پیدا کنند «وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقُرْ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى».

علاوه بر آمادگی‌های روحی، جسم انسان نیز باید آمادگی این پذیرش را داشته باشد و به همین سبب غذای حرام یا خبیث در این مقوله جایگاهی ندارد و تنها غذای طیب و پاک است که جسم و در نتیجه روح آدمی را آماده می‌کند. در همین رابطه تأکید قرآن کریم به استفاده‌ی درست بشر از نعمت‌هایی است که خدا به عنوان غذا در اختیار ما قرار داده است؛ در حالی که بشر با ضایع نمودن این نعمت‌ها، در حقیقت زمینه‌ی نابودی و انحطاط خویش را مهیا نموده است. مواردی همچون غش در معامله و ساخت کالاهای تقلبی، قاچاق کالا و سوخت، گران فروشی، کم فروشی، پرداخت نکردن خمس و زکات، رشوه، ربا و احتکار از جمله مواردی است که روزی حرام را وارد زندگی انسان‌ها می‌کند و اثراتی نامطلوب را بر روی زندگی برجای می‌گذارد که شاید مهم‌ترین آن عدم حق‌پذیری باشد. همچنان که امام حسین (علیه السلام) پیش از ظهر عاشورا در کرپلا خطابه‌های زیادی ایراد نمودند؛ ولی اثری نگذاشت و ایشان فرمودند: «فَقَدْ مَلَأْتُ بُطُونَكُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَ طَبَعَ عَلَي قُلُوبِكُمْ: چون شکم‌های شما از حرام پر شده است، حرف‌های من در شما اثر نمی‌گذارد».

البته نباید از جنبه‌ی ظاهری آیات نیز غافل شد، گرچه منظور از نشنیدن و ندیدن، معنای باطنی آن است؛ اما شنیدن و دیدن ظاهری نیز در ابتلای انسان به گناه بسیار مؤثر است؛ زیرا در تحقیقات آمده است دو حس شنوایی و بینایی، به تنهایی ۸۸ درصد در یادگیری مؤثر هستند و از آنجا که ناحیه عصبی بینایی و شنوایی در قشر مغز با یکدیگر مرتبط هستند، نقش بسیاری در درک و فهم مطالب ایفا می‌کنند (حسن‌زاده و همکاران، ۱۳۸۹، ۱۶)؛ بنابراین وقتی خداوند کافران و منکران را کسانی می‌داند که نه می‌بینند و نه می‌شنوند، می‌توان چنین استنباط کرد که منظور افرادی هستند که گوششان از سخنان باطل و چشمشان از دیدنی‌های نادرست پر شده است و جایی برای پذیرش حق باقی نمانده است. نکته‌ی دوم این است که پیش از آن که انسان به قدرت تمییز خوب و بد برسد، از قوای حسی خود در جهت کسب اطلاعات و تجربه بهره می‌برد و دنیای پیرامون خود را می‌شناسد؛ بنابراین توجه به این موضوع به عنوان یک اصل تربیتی در جهت سلامت روح و روان و حتی جسم او مؤثر است. این موضوع متأسفانه در جامعه امروز ما چندان اهمیتی ندارد. والدین و اطرافیان کودک، با این نگرش نادرست که کودک توان تشخیص خوب و بد را ندارد، پالایش صحیح را برای دیده‌ها و شنیده‌های کودک انجام نمی‌دهند. غافل از اینکه همین موارد به تدریج ذهنیت کودک را شکل داده و در آینده رفتاری او تأثیرگذار خواهد بود.

۳-۲-۵- آیه‌ی ۸۰ سوره‌ی شعراء

«وَإِذَا مَرَضَتْ فُهِوْا بِشَفِينِ: و چون بیمار شوم او مرا درمان می‌بخشد»
در دو آیه‌ی قبل «الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ* وَالَّذِي هُوَ يُطْعَمُنِي وَيَسْقِينِ» اشاره شده است که خداوند انسان را هدایت می‌کند و او را طعام و شراب می‌دهد و هنگامی که انسان مریض گردد، او را شفا می‌بخشد. اشاره شده است که عامل مریض شدن انسان، خود او به دلیل زیاده‌روی در خوردن و آشامیدن است (زمخشری، ۳، ۳۱۹) که این کار در آیه‌ی ۳۱ سوره اعراف به صراحت نهی شده است «كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ». البته برخی عنوان می‌کنند که اگر بیماری ناشی از قضا و قدر الهی باشد، ایشان برای رعایت ادب و احترام، به خود نسبت داده‌اند (مکارم شیرازی، ۱۳۸۰، ۱۵، ۲۵۷). در دو آیه قبل حضرت ابراهیم بیان می‌کند که خداوند او را خلق کرده، سپس هدایت نموده و او را طعام و شراب داده است؛ یعنی خداوند متعال حق خالقیت را در قبال بنده‌ی خود به جا آورده است؛ اما این انسان است که با کج روی‌های خود، زمینه‌ی انحراف و بیماری را فراهم می‌کند. این که خداوند انسان را به هنگام بیماری شفا بخشد، منظور بیماری جسمی و یا روحی و روانی است؟ در آیه قبل از آن به طعام و شراب دادن از سوی خداوند اشاره شده است؛ اما آیا انسان‌ها در این جهان نشسته و در انتظار روزی هستند؟ خیر، آنها تلاش می‌کنند و به همان اندازه سود می‌برند و کسب منفعت می‌کنند که خوراک بخشی از آن است. خداوند به انسان این توانایی را بخشیده است که از تعقل و تفکر خود کمک گرفته تا بتواند برای امرار و معاش خود از آن بهره‌بردارد. بیماری او نیز ناشی از افراط و تفریط او در تلاش کردن است؛ پس شفای جسم او نیز مستقیم و بی‌واسطه از جانب



خداوند نیست، بلکه تابع نظام علت و معلولی است. البته این نگاه به هیچ عنوان منکر شفا بخشی دعا به درگاه خداوند نیست، بلکه غرض این است که تمام امور جهان بر اساس نظم اداره می شود و نمی توان انتظار داشت که خداوند، بی واسطه هر دردی را شفا بخشد.

۴- نتیجه

بر اساس برآیند آیات ذکر شده، شفا زمانی تحقق می یابد که موعظه صورت گرفته باشد. این بدان معناست که تحقق سلامت جامعه چه از لحاظ روحی و چه از لحاظ معنوی نیازمند فراهم نمودن شرایط مناسب آن است؛ یعنی کشف بیماری ها و معرفی آن به مردم و کشف راه های درمان؛ زیرا بدون فراهم کردن زمینه های لازم در این عرصه نمی توان سلامتی جامعه را تضمین نمود؛ در واقع می توان گفت قرآن سلامت جامعه را در ایجاد بستر مناسب می داند، این نکته ذکر شده در قرآن همان شعار امروز دنیای پزشکی است که می گویند: «پیشگیری بهتر از درمان است».

نکته دیگر این که، کلمه ی شفا شش بار در قرآن ذکر شده است؛ دو بار برای بیماری های جسمی و چهار بار در مورد بیماری های روانی؛ یعنی بیماری های جسمی را خود انسان ها و به واسطه تفکر، تعقل، تحقیق و پژوهش دریابند. قرآن کتاب پزشکی نیست که در آن در مورد بیماری ها و درمان آن سخن گفته باشد، قرآن کتاب دین است و انسان باید با تلاش خود امور مادی خود را که تابع نظم جهانی و علت و معلول است حل کند. از سوی دیگر، بار معنایی که تعداد تکرار این کلمه دارد، حاکی از اهمیت سلامت روانی است؛ بدین معنا که اگر توجه به سلامت روانی مهم تر از سلامت جسم نباشد، کم اهمیت تر نیست. البته بیماری های روانی، بیماری های اعتقادی هستند که قلب را بیمار می کنند؛ اما همین بیماری ها دلیل مادی و جسمی دارند؛ یعنی انسان با جسم خود مرتکب گناهی می گردد و خود را از شفای قرآن محروم می سازد؛ بنابراین متولیان سلامت جامعه باید این نکته را یکی از اولویت های خود قرار دهند و تلاش نمایند تا با تأمین شرایط مادی مناسب، در جهت تأمین سلامت روانی جامعه گام بردارند. سلامت روان یعنی چگونه فکر کردن، احساس کردن و عمل کردن در مواجهه با موقعیت های مختلف زندگی که به عملکرد فرد در کنترل استرس، برقراری ارتباط با دیگران، ارزیابی ها و انتخاب ها بستگی دارد. باید در جامعه توانایی لذت بردن از زندگی، سازگاری با محیط اطراف، حفظ تعادل، انعطاف پذیری و خود شکوفایی برای افراد فراهم گردد تا بتوان سلامت روانی آن جامعه را تضمین نمود.

از سوی دیگر، عسل به عنوان ماده ی شفا بخش در قرآن ذکر شده است و علم پزشکی امروز نیز خواص درمانی بسیار آن را ثابت کرده است. این نکته از قدیم در طب سنتی - اسلامی نیز مورد تأکید بوده است؛ بنابراین متولیان امر، باید با لحاظ کردن بافت سنتی بسیاری از مناطق کشور، راه را برای توسعه ی علمی طب سنتی - اسلامی فراهم آورند و مردم را ترغیب کنند که به اطبای سنتی مراجعه نمایند تا ضمن تضمین هر چه بهتر سلامت جامعه، از عوارض ناشی از مصرف خودسرانه ی داروهای شیمیایی نیز جلوگیری به عمل آید.

منابع

- ابن فارس، احمد بن فارس (۱۴۰۴). مقایس اللغه، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۹۵۶). لسان العرب، بیروت: دارصادر.
- پاک نژاد، رضا (۱۳۶۰). اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، تهران: کتابفروشی اسلامیه.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۹۸۴). الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربیة، بیروت: دارالعلم للملایین، چاپ سوم.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۲۰۰۹). مفردات ألفاظ القرآن، تصحیح صفوان عدنان. بیروت: دار الشامیة.
- رشیدالدین میبدی، ابوالفضل (۱۳۷۱). کشف الأسرار و عدة الأبرار، تهران: امیرکبیر.
- زمخشری، محمود بن عمر (۱۹۸۷). الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأفاویل فی وجوه التأویل، بیروت: دارالکتب العربی.
- سیوطی، جلال الدین (۱۹۸۴). الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، بیروت: دار الفکر.
- طباطبایی، محمد حسین (۱۹۷۳). المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: موسسة الاعلمی للمطبوعات.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۹۰). مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ترجمه محمد بیستونی، مشهد: شرکت به نشر.
- طبری، محمد بن جریر (۱۹۷۰). جامع البیان عن تأویل آی القرآن (تفسیر الطبری)، بیروت: دار هجر للطباعة والنشر.
- طریحی، فخرالدین بن محمد (۱۳۷۵). مجمع البحرین، تحقیق احمد حسینی اشکوری، تهران: مکتبه المرتضویه.
- طوسی، محمد بن حسن (بی تا). التیان فی تفسیر القرآن، تصحیح احمد حبیب عاملی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- فخررازی، محمد بن عمر (۱۹۸۱). التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، بیروت: تحقیق دار احیاء التراث العربی.
- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب (۱۹۹۵). القاموس المحیط، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۰). تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الاسلامیة.

مقالات :

- حسن زاده، سودابه؛ حاجتی، عبدالمطلب؛ کیانی آسیاب، آزیتا (۱۳۸۹). «نقش حواس شنوایی و بینایی در اندیشیدن و یادگیری از منظر قرآن»، مجموعه مقالات همایش ملی سلامت از دیدگاه قرآن (با محوریت سوره کهف)، صص ۱۶-۱۷.
- حسینی، ناصر؛ شمسی، محسن؛ چنگیزی آشتیانی، سعید و رمضانی، مجید (۱۳۸۹). «عسل در قرآن و علم پزشکی»، مجله علمی پژوهشی دانشگاه علوم پزشکی اراک، سال ۱۳، شماره ۴، ویژه نامه ۲،



زمستان ۸۹، صص ۵۱-۵۷.

خداداد، احمد؛ خاتمی، غلامرضا؛ نادیا حتمی، زینت و کرمی، حسن (۱۳۸۵). «بررسی تأثیر رژیم درمانی دارای عسل در ریشه کنی هلیکوباکتریپیلوری در مرکز طبی کودکان»، سال ۱۳۸۲-۸۳، مجله دانشکده پزشکی، دانشگاه علوم پزشکی تهران، دوره ۶۴، شماره ۳، خرداد ۱۳۸۵، صص ۷۸-۸۷.

قائمی مقدم، محمدرضا (۱۳۸۵)، «موعظه و نصیحت در قرآن»، مجله تربیت اسلامی، پاییز و زمستان ۱۳۸۵، دوره ۲، شماره ۳، از صفحه ۲۱۷ تا صفحه ۲۵۵.

مصاحبه با محمد هادی معرفت (۱۳۷۵)، «جامعیت قرآن کریم نسبت به علوم و معارف الهی و بشری» فصلنامه پژوهش های قرآنی، شماره ۱۱ و ۱۲، ویژه پاییز و زمستان ۱۳۷۶.